

# اجاق سرد

## لنین و استالین

**هاشم بن‌پور** - *hashembanapur@yahoo.com*
«اجاق سرد همسایه» خاطرات پراکنده ایرانیانی است که در آخرین دوران زمامداری استالین به شوروی کوچیدند. در این کتاب اتابک فتح‌الله‌زاده به واقع قلم بر کاغذ گر یانده است : «در پست مرزبانی بازجویی مقدماتی شدید و سپس شب‌هنگام ما را به شهر مرزی ترکمنستان به نام «قه‌قه» بردند و در جایی همانند طولیه سه چهار روز بازداشت کردند. در این بازداشتگاه بچه‌ها نان سیاه و بدبخت روسی را نمی‌توانستند بخورند و گریه سر می‌دادند. کاری از دست ما بر نمی‌آمد. . . سرانجام ما را به کاگب عشق آباد تحویل دادند. در همان ساعت اول چهار بچه را از ما جدا کردند. وای که دو خواهر معصومه و کلثوم با جدا کردن جگر پاره‌شان به چه حالی افتادند. آنان هر چه عجز و ناله سر دادند که بچه‌ها را از ما جدا نکنید حرف‌شان به جایی نرسید. آری با همین جدا کردن بود که دیگر کسی نشان و سراغی از بچه‌ها نیافت. . . وقتی خلق‌الله دنیال ایدنولویزی را از تناقض و ابتری چون کمونیسم و مارکسیسم می‌افتند و رهبران آنان به ضرب چوب و چماق آن ایدنولویز را بر جامعه تحمیل می‌کنند، پرمسلم است که جامعه‌یی متناقض ظهور خواهد کرد. در جامعه مخلوق لنین و استالین بیش از این نمی‌توان انتظار داشت. دیگر برای مردم مطرح نمی‌شود که حق با محکوم است یا دولت. افراد یا به گوشه انزوا پناه می‌برند یا خود را با انواع لطایف الحیل به قدرت حاکمه نزدیک می‌کردند تا لقمه نانی به دست آورند. بازداشت، زندان، ترور، تبعید و. . . دیگر معنای خاصی نمی‌یابند. گویی حادثه‌یی معمولی اتفاق می‌افتد که تعجبی بر نمی‌انگیزد. در کتاب‌هایی که درباره دوران سیاه استالین و استحکیم استالین‌نیت‌ها در روسیه نگاشته شده است به سهولت این مسائل را می‌بینیم. اخیراً کتابی به نام «فرزندان استالین» در خارج از کشور به زبان انگلیسی منتشر شده است که به واقع خاطرات چهار نسل از کسانی است که در شوروی در دوران استالین، جنگ جهانی دوم، جنگ سرد و فروپاشی شوروی زیسته‌اند. در این کتاب هم می‌شود تشخیص داد که چگونه خوشبختی به بیکاره برای هر خانواده و هر کشوری به سرعت تغییر می‌کند و پس از مدتی آدمی چنان از خود بیگانه می‌شود که بدبختی و فلاکت به بیکاره چیزی طبیعی جلوه می‌کند. شهروندان گمان می‌کنند هر کسی باید زندانی شود. به واقع برای کنترل هر شهروندی چهار پاسپان لازم است. پس این گونه است که خشونت، تبعید،

# گواهی چشم و گوش

**تراه مسکوب**

« . . . باز برای هزارمین بار، هشدار و ندای مادر، هنگام عبور از ایران به شوروی مرا به خود آورد: «بیاید از همین جا برگردیم. با دستان خود اجاق کم سوزی خود را خاموش نکنید. اجاق سرد شوروی سال‌هاست که به خاکستر تبدیل شده است. . . «مادر هرگز به مهاجرت راضی نبود. اما عاقبت از سر عواطف مادری با دلی پردرد، به دنبال راه ذهنی که پسرانش انتخاب کرده‌بودند همراه آنان شد. او به یقین می‌دانست چه سرنوشت تلخی در انتظار او و ماست. «اجاق سرد همسایه» خاطراتی است دهشتناک و گزارشی دردناک از سرنوشت انسان‌هایی که به دنبال رویاها و آرمان‌های خود به راه افتادند و نه تنها آزادی و آرمان که زندگی‌شان را نیز یکسر باختند. این کتاب گزارش وار زندگیمان‌بی است کوتاه که رویان پیر امروز آن جوانان دیروزند؛ نسلی که از ستمشاهی به تنگ آمدن بود و به دنبال راهایی خود و دیگران از یوغ بندگی بود و با همین باور و مهاجرت دست زد و به کشوری رفت که بنا بر باور خود مهد عدالت اجتماعی و آزادی از اسارت بود و ثمره این مهاجرت چیزی نبود جز ذلت و زندان و رنج و اسارت.
حکایت تلخ و رنجبار درد و عذاب و مرگ انسان‌ها حکایتی است که‌نه به قدمت تاریخ بشر که شاید نکراری باشد اما همیشه نیز تکان‌دهنده است و هول‌انگیز و همواره همگان را برمی‌آشوبد، جز آنان که دست در دست ستم‌پیشگان دارند و برای رسیدن به امیال و خواسته‌های خود و هم‌پیمانان‌شان هر کاری را مجاز و ممکن می‌دانند. روایت اسارت و شکنجه از دوران برده‌داری روم باستان تا تعقیب و آزار و لینچ سیاهپوستان و رنگین‌پوستان در امریکا، از هیتلر و وحشیگری فاشیست‌ها تا آنچه امروز در سرزمین‌های اشغالی فلسطین می‌گذرد، از هجوم و چپاول مغولان تا روایت‌های هولناک از اردوگاه‌های سبیری چه در زمان تزارهای روس و چه در دوران حکومت شوراه‌ا و به ویژه استالین، تاثر همگان را بومی‌انگیزد و از عطش سیری‌ناپذیر این حاکمان قدرت بهتی جانفرسا به

ترور و . . . جزیی از زندگی می‌شود و به قول یوری آفاناسیف واقعه به غیرواقعه تبدیل می‌شود. ژان دانیل حرف جالبی دارد. می‌گوید در زمان استالین ما در غرب این تصور را داشتیم که مردم استالینسم را در امور روزانه و در تمام وقایع به اندازه کافی تحمل می‌کردند. از آن رو که نیاز به خبر گرفتن و کسب اطلاع را در خود نمی‌دیدند زیرا اجبار و استبداد و ترور را در درون زندگی خود تجربه می‌کردند. آخر چگونه یک آدم گدا نیاز به کسب اطلاع از این امر دارد که گداست؟ چگونه انسانی که زندگی بدی دارد برای آگاهی از آن یا تمایل به دگرگون کردن وضع خود نیاز به آن دارد که از بدبختی خود مطلع شود. کتاب «اجاق سرد همسایه» تأییدی است بر این نکته که انقلاب اکبر، اقدامی بود بر بنیاد آزادی و آگاهی چرا که در این انقلاب بسیاری از مردم و نویسندگان سر به نیست شدند. ۲۵ میلیون نفر به دستور استالین و لنین به شیوه‌های مختلف از بین رفتند. بسیاری از کسانی که در زیر بمباران تبلیغات حزب استالینست توده، روسیه را سرزمین موعودی می‌دانستند بدانجا فرار کردند و در آن سرزمین یا سر به نیست شدند یا در اردوگاه‌های کار اجباری چشم به انتظار مرگ نشستند تا قفس تن را رها کنند و . . .

در آنجا بود که دیدند حکومت دیکتاتوری پرولتاریا تحمل هیچ‌گونه ابراز عقیده را ندارد. همت استالین بر این استوار بود که همه مخالفان را به نوعی سر به نیست کنند. استالین جامعه را به کارخانه‌یی تبدیل کرده بود که به قول ولژ در آن فقط کارگران بی‌اراده بر مبنای قوانین مکانیکی دیکتاتور در حرکت بودند و حتی جرات اندک اعتراضی نداشتند و چنان سرکوب شده بودند که این مسائل را عادی می‌پنداشتند. در همین جهت، راسل معتقد بود بلشویسم را در خارج از شوروی بیشتر تحسین می‌کردند تا در داخل. در داخل این رژیم به مثابه حکومتی جبار تحقیر می‌شد و در بیرون از روسیه، به آن همچون وسیله راهایی می‌نگریستند. بی‌سبب نبود که ماکسیم گورکی تأکید می‌کرد لنین و تروتسکی با زهر فسفادلوید قدرت مسموم شده‌اند و این حقیقت از رفتار شرم‌آورشان نسبت به آزادی بیان، آزادی فردی و همه آن حقوقی که برای پیروزی در راه آن مبارزه شده، مشهود است. لنین و استالین در راه خود هر نوع جنایتی را مجاز می‌دانستند. با مطالعه «اجاق سرد همسایه» باز حرف‌های راسل و ماکسیم گورکی در ذهن ما تداعی می‌شود.



آنچه برای من جالب است این است که هنوز هم طرفداران حزب استالینست توده از کنار خطاطرات کسانی که قربانی دیکتاتوری استالینستی شده‌اند، بی‌اعتنا می‌گذرند. در همه‌جا حکومت دیکتاتور استالین را معجزه تلقی می‌کنند. حرف‌های متعصبانه بسیاری در دفاع از دیکتاتور می‌زنند. فی‌المثل یکی از اعضای حزب بله‌قربان‌گویی توده در نمایشگاه بین‌المللی کتاب گفته بود در دوران سوسیالیستی، مافیایی در کار نبود، مساله بیکاری و مشکل مسکن حل شده بود و گرسنه‌یی در شوروی یافت نمی‌شد. اگرچه مافیا بودن در دولت پرولتاریا در کلام ایشان انکار شده بود، بنده خدایی می‌گفت به آن آقا باید حق داد در شوروی حداقل مشکل مسکن را استالین و رفقای او حل کرده بودند چرا که در کشوری به آن وسعت که در آن فقط ۲۵ میلیون نفر را نابود می‌کنند، معلوم است که خیلی از خانه‌ها و آپارتمان‌ها بی‌صاحب می‌ماند و مشکل مسکن حل می‌شود. وقتی خودفریبی‌های حضرات را می‌بینم واقعاً نمی‌دانم که آنان در کدام دنیا زندگی می‌کنند. جالب اینجاست که خود رهبران بلشویک همه کسانی که به استبداد خودسرانه‌شان روی موافق نشان نمی‌دادند، به گرسنگی تهدید می‌کردند و . . . من نمی‌دانم این ته‌مانده‌های مسوولیت ناشناس و کوردلان متعصب حزب توده چگونه از حکومتی دفاع می‌کنند که جز هرج و مرج و ویرانی و نابودی انسان‌ها نتیجه دیگری به بار نیاورده است همچنان که جنایت برای مردم عادی شده بود. بسیار مشهور است که کلمه تیرباران برای لنین و استالین مفهوم و اهمیت‌اش را از دست داده بود. گویی درباره نابودی مگس فایحث می‌کردند و این تناقض در خود لنین به طرز عجیبی نمودار بود. می‌گویند لنین شخصاً چنان از مرگ در هراس بود که اجازه نمی‌داد گل در اتاقش بگذارند چون پژمرده می‌شد. اما آدمکشی بدان صورت انتزاعی – و در آن فاصله دور – او را شادمان می‌کرد. ترور فردی چندان توجهش را جلب نمی‌کرد. فقط اگر ترور به طور وسیع صورت می‌گرفت او را هیجان‌زده می‌ساخت. شدت مجازات‌ها، شتابزدگی و وحشیگری او را مشعوف می‌کرد. از سوی دیگر پلیس مخفی استالین در توجیه راهکارهای دیکتاتوری خودشان علناً می‌گفتند ما با اشخاص به صورت فردی مبارزه نمی‌کنیم. ما درصدد نابود کردن بورژوا به صورت طبقه هستیم.

انکار هویت انسانی و جامعه مدنی است و در حقیقت استیلای یک نوع «استبداد ذهن» که کاملاً خودمدار است و همه چیز را در دایره‌یی بسته می‌خواهد چون به صراحت می‌توان گفت تنها راه حیاتش همین است. کسانی که گرفتار «استبداد ذهن» هستند از هر نوع گفتمان کراهت دارند و جامعه بسته جامعه آرمانی آنان است و با این وجود خود را زیر انقلابی‌ترین شعارها پنهان می‌کنند و همین را دستمایه فریب مردم یا به تعبیر خود «خلق» قرار می‌دهند. و متأسفانه برعکس آنچه گمان عموم است این استبداد ذهن تنها شامل افراد عادی یا به تعبیری عوام و بی‌سوادان نمی‌شود، بلکه روشنفکران چنین جوامعی را نیز در بر می‌گیرد که می‌توان گفت چنین استبدادی نزد روشنفکران یا به اصطلاح فریختگان وحشتناک تر است چرا که روشنفکران استبداد ذهنی خود را در چنان لناف زیبایی از عبارات و لفاظی‌ها می‌پوشانند یا به اصطلاح «کادوییچ» می‌کنند که دیدن آن استبداد مخوف نهفته برای همگان مقدور نیست «چرا که ساخت استبدادی ذهن مشخصه زندگی کسانی است که در برابر قدرت و بالادست زبوند و نسبت به زیدست مستبد و خوسرس و خودرای.»<sup>۱</sup> و قدرت تنها قدرت مطلقه دولت‌ها نیست بلکه تمام کسانی را شامل می‌شود که می‌توانند با شیوه‌ها و رفتندهایی بسیار ظریف عنان قدرت را به دست بگیرند و دیگران را تحت سیطره خود درآورند. «استبداد خصلت رابطه بالایی‌ها و پایینی‌ها است. رابطه بالا – پایین نه تنها در جامعه و نظام مناسبات، بلکه در اساس ارزش‌ها و طرح ذهنی افراد نیز برقرار است. ذهن افراد با گونه‌یی «استبداد» پرورده می‌شود که گویی جز آن وجه دیگری منصور نیست. به ویژه اینکه استبداد همواره با «حق» جا به جا و جایگزین می‌شود. پس هر کس درون خود شبانی است که به خود حق می‌دهد چویدستی را بر سر مره‌اش فرود آورد.»<sup>۲</sup>

در خاطراتی که در کتاب «اجاق سرد همسایه» می‌خوانیم مصیبت فاجعه بسیار فراتر از رنج و آزاری است که در زندان و

در تحقیقات و جست‌وجوهای خود دنبال اسناد و مدارکی نیستیم تا بدانیم که محکوم در اعمال و گفتار بر ضد دولت شوروی اقدام کرده است یا نه. اولین سوالی که باید مطرح کنی این است: او به چه طبقه‌یی تعلق دارد. اصل و نسبش چیست، چه سواد و چه حرفه‌یی دارد. از این پرسش‌ها است که باید سرنوشت محکوم معلوم شود. منظور و اهمیت «جوهر ترور سرخ» در این نهفته است. از سوی دیگر و به قول قدیمی‌ها در تایید فرمایشات پلیس مخفی، لنین می‌گوید: دولت در مبارزه طبقاتی ابزار پر ولتاریاست نوعی چماق است و نه چیزی دیگر.

با بررسی عملکرد لنین و استالین که آبخشور هر دو مارکسیسم بوده است می‌توان نتیجه گرفت که مارکسیسم فاشیسم بالقوه است. برای اینکه منظور خود را بهتر برسانم ترجیح می‌دهم گوشه‌یی از واکنش لنین و سخنان وی در باب «نظامی کردن کار» را در اینجا بیاورم.

آدم‌های اند اندوز، آدم‌های پست و رذل و تعداد کمی از کارگرانی که از کار شانه خالی می‌کنند [به جای نشستن] در یک جا باید آنها را واداشت تا مستراح‌ها را پاک کنند. در جای دیگر پس از گذراندن دوره زندان باید به آنها کارت زرد داد، از همان نوع کارت‌هایی که به فواحش می‌دهند. . . . از میان گروه دیگر از هر ۱۰ نفر یکی را به گناه سستی و بیگاری باید درجا تیرباران کرد. . . هر چه این شیوه‌ها و ابتکارها متنوع‌تر، بهتر، زیرا فقط عمل است که بهترین نتیجه را می‌دهد.

در اینجا فکر می‌کنم برای رفقا، خاصه اعضای حزب استالین‌گرای توده باید تریک گفت و این شعر مولانا را برای آنان بخواند:

مهر ابله مهر خرس آمد یقین

مهر او کین است و کین اوست مهر

منابع:-----

۱- مارکس و سایه‌هایش، مصطفی رحیمی

۲- زندگی و مرگ لنین، رابرت پاین، ترجمه عبدالرحمن

صدریه

۳- پرسترویکا و نتایج آن، مصطفی رحیمی

۴- مثنوی معنوی

۵- جریان‌های اصلی در مارکسیسم، لشک کولاکوفسکی،

ترجمه عباس میلانی

اسارت و تبعید متحمل می‌شوند (که در جای خود فاجعه است) بلکه این هویت انسانی آنها، روابط عاطفی و خانوادگی و فردی‌شان است که زیر پا له می‌شود. « . . . در پست مرزبانی بازجویی مقدماتی شدید و سپس شب‌هنگام ما را به شهر مرزی ترکمنستان به نام «قه‌قه» بردند و در جایی همانند طولیه سه چهار روز بازداشت کردند. در این بازداشتگاه بچه‌ها نان سیاه و بدبخت روسی را نمی‌توانستند بخورند و گریه سر می‌دادند کاری از دست ما بر نمی‌آمد. رختخوابی در کار نبود. در همان روز اول با دیدن بازداشتگاه و غذا و برخورد ماموران، همگی به جز مادر شوکه شده بودیم. . . . سرانجام ما را به کاگ ب عشق آباد تحویل دادند. در همان ساعت اول چهار بچه را از ما جدا کردند. وای که دو خواهر معصومه و کلثوم با جدا کردن جگر پاره‌شان به چه حالی افتادند. آری با همین جدا کردن بود که دیگر کسی نشان و سراغی از بچه‌ها نیافت. «آنها از این پس فقط هوایی دارند برای نفس کشیدن و نان و آبی در حد زنده ماندن آن هم در نظامی که مدعی ساخت «نظمی نوین» برای انسان‌هاست و خیرخواهانه به حذف انسان‌ها و ابتدایی‌ترین حقوق فردی‌شان روی می‌آورد تا جامعه‌یی «آرمانی» بسازد. اما چگونه می‌توان جامعه‌یی آرمانی ساخت وقتی اندیشیدن، این وجه تمایز اصلی و اولیه بین انسان و حیوان، را از او بگیریم و بخواییم نه تنها جسمش اسیر و در بند باشد بلکه ذهنش نیز شست‌وشو داده شود و اسیر اندیشه‌های سلطه‌جوی ما باقی بماند. آن‌گاه نه به جامعه‌یی آرمانی که به جامعه‌یی «برده‌وار» می‌رسیم که در نهایت خواست دولت‌های سلطه‌گر است.

پی‌نوشت‌ها:-----

۱- «آن سوی آستارا » / اجاق سرد همسایه

۲- نقل از «انسان در شعر معاصر» نوشته محمد مختاری، چاپ

انتشارات توس

۳- همانجا

۴-«اجاق سرد همسایه» / خاطرات اتابک فتح‌الله‌زاده

**گفتاری در مورد مهاجرت فداییان اکثریت به شوروی**

# خانه دایی یوسف\*

**البرز خردمند**

ادبیات سیاسی ایران در یک دهه اخیر با انتشار ده‌ها روایت، اتوبیوگرافی و نگاه از درون به رفتار و ذهنیت نحله‌های گوناگون سیاسی تحول بزرگی یافته است. در این تحول، نویسندگانی که اغلب خود پیشینه فعالیت سیاسی داشته یا دارند به بازنگری و بازگویی تجربه سیاسی گذشته پرداخته‌اند. کسانی همچون آرامش دوستدار، مهندس بازرگان، بابک امیرخسروی، ایرج اسکندری، مهدی خان‌بابا تهرانی، بزرگ علوی، حمید احمدی، ارتشید فردوست، آیت‌الله منتظری، شیوا فرهمند، ابراهیم نبوی و دیگران به ظهور و گسترش چنین شاخه‌یی در ادبیات سیاسی ایران یاری رسانده‌اند. در این آثار رفتار بازیگران سیاسی از درون زیر ذره بین انتقادی قرار می‌گیرد. گرچه در برخی از این آثار روایتگران در چهره یک قهرمان همه چیزدان یا «معصوم» ظاهر شده و با بی‌رحمی تمام همراهان سابق خود را مورد محاکمه قرار داده‌اند اما به هر حال اغلب این آثار خواندنی‌اند. گسترش چنین آثاری در دهه گذشته نشانگر تحول فکری بازیگران سیاسی و شروع فصل تازه‌یی در سیاست فرهنگ ایران است. این تحول سیاسی فرهنگی، نیاز به بازبینی ذهنیت و رفتار بازیگران سیاسی در جریان انقلاب ایران و حوادث پس از آن را بازمی‌تاباند و گویای چشم‌گشودن به خطاهای یک دوران مهم در سیاست ایران است. گرچه برخی از این آثار مرزهای تجربه شخصی، احساسات و یافته‌های نویسندگان با تحلیل عقلایی و مستند داده‌ها مخدوش شده است، اما به هر حال هر یک از این آثار کوشش مهمی در نقد و از آسمان به زمین آوردن اسطوره‌هایی است که زمانی «مقدس» و خط‌ناپذیر جلوه‌گر می‌شدند. یکی دیگر از دستاوردهای این اسطوره‌زدایی بازسازی اعتماد سیاسی است.

این تابوشکنی‌ها تا این اواخر به خانه «پرافتخار فدایی» راه نگشوده بود. با انتشار کتاب «خانه دایی یوسف» چهره درونی جنبش فدایی نیز تقدس زدایی شده و از دید یک بازیگر سابق آن بازنمایی می‌شود. از خواندن کتاب «خانه دایی یوسف» می‌توان دریافت که نویسنده آن یک فدایی خلقی اکثریت سابق است که در دوران مهاجرت شوروی این سازمان را موضوع کتاب خود قرار داده است. می‌توان گفت در نوع خود اولین نوشته انتقادی جدی است زیرا برخلاف توده‌یی‌ها، مجاهدین، سلطنت‌طلب‌ها و دیگران در این میان فداییان خلق بازنگری انتقادی کارنامه گذشته- نه به سبب فرمول‌های چندخطی اسناد حزبی بلکه به شکل باز و زنده و از درون جوشش زندگی، سنتی نداشته است. از این رو شاید انتشار «خانه دایی یوسف» محرکی برای شروع بحث‌های عمیق‌تری در میان فداییان کنونی و سابق نیز باشد.

نویسنده در مقدمه کتاب یادآور می‌شود «صاف و ساده به تجربه شخصی» اش رجوع کرده و یافته‌های فردی خود را از دوران مهاجرت شوروی نقل کرده است. کتاب، داده‌های بسیاری درباره افکار و رفتار فداییان خلق از رهبران گرفته تا اعضا پیش می‌کشد. نویسنده فارغ از هرگونه توجیه و پرده پوشی خواننده را با زوایای تفکر و روابط درونی و بیرونی یک گروه فدایی انقلابی در دوران مورد بحث آشنا می‌کند. او در این کتاب به گونه‌یی بی‌غل و غش و بدون بازی با کلمات از ته دل سخن می‌گوید و سفر پررنج انقلابیون فدایی را از دید تجربه فردی خود به تصویر می‌کشد. فداییانی که پس از گریز از ایران در سال ۱۳۶۲ به شوروی سابق پناه برده و اکثر آنان تا آستانه فروریزی سوسیالیسم واقعاً موجود در این کشور زیسته‌اند، موضوع عمده کتاب‌اند. انقلابیون جوان و پاک‌باخته، اما بی‌تجربه و چشم و گوش بسته و کم‌بضاعت فکری که در خیال خود افتخار زندگی در پناه «آخرین مرحله رشد دوران سوسیالیسم» و

تدارک پی‌ریزی جامعه ایده‌آل کمونیستی در روی کره زمین را نصیب خود ساخته بودند، در کتاب از زوایای گوناگون، در مواردی با بی‌رحمی و گاهی با طنز و خوشمزگی مورد نقد نویسنده قرار گرفته‌اند.

نویسنده توضیح می‌دهد «دایی یوسف» در واقع نام مستعار کشورش شوروی و رهبرش استالین است که توده‌یی‌ها و فرقه‌های قدیمی، آن را نه تنها پناهگاه امن خود پس از شکست آشوب آذربایجان بلکه شفابخش دردهای همه مردم دنیا می‌پنداشتند. راوی کتاب نشان می‌دهد همان تصور وارونه از شوروی و همان سرنوشت تراژیک، اما با تفاوت‌هایی نصیب فداییان خلق نیز در دوران زندگی‌شان در شوروی سابق شده است. «خانه دایی یوسف» از یک سو روابط درونی فداییان خلق و از سوی دیگر برخورد آنها با نظام شوروی را گام به گام ترسیم می‌کند. آزمایش سخت برخورد باوردهای خدشه‌ناپذیر مارکسیستی – لنینیستی فداییان با واقعات تکان‌دهنده شوروی سابق، به خصوص برای خواننده‌یی که از زندگی مهاجران ایرانی در شوروی سابق تصویری ندارد یک کتاب خواندنی است. اما جدال میان واقعات شوروی سابق و ذهنیت ساده‌لوحانه فداییان خلق نه تنها از منظر ایدئولوژیک و سیاسی بلکه از منظر انسانی و روانی نیز یک تراژدی به تمام معناست که گاهی خواننده را میان احساس درد و خنده حیران و بلاتکلیف می‌گذارد. یک امتیاز نویسنده ذهن فعال و حساس وی و نیز احساس مسولیت ملی و همچنین ثبت حوادث و رویدادهای ۱۷ سال پیش است.

اتابک فتح‌الله زاده فدایی خلقی که طبق نوشته خود در مبارزه چریکی قبل از انقلاب در خانه‌های تیمی می‌زیسته و سپس در کوران حوادث پس از انقلاب بارها تا آستانه مرگ پیش رفته و ایمانی مطلق به راه و سازمان خود داشته است، در این کتاب در واقع چشم‌گشودن دوباره خود را نقل می‌کند، می‌نویسد: «ما از ایران با این آرزو به شوروی پناه آورده بودیم که شاید زخم‌های سیاسی خود را بهبود بخشیم، اما زخم ما رفته‌رفته عمیق‌تر شد.» نویسنده در صفحه ۱۱۳ کتاب با اشاره به اعتقاد کیانوری که شکست شوروی را موقتی و گذرا می‌دانسته از وی می‌پرسد: «کسی از کیانوری نپرسید آخر این چه نظامی بود که با ۲۰ میلیون نفر عضو حزب کمونیست و یکصد میلیون عضو اتحادیه کارگری در یک چشم به هم زدن مثل حساب صابون ترکید و از هم پاشید؟»

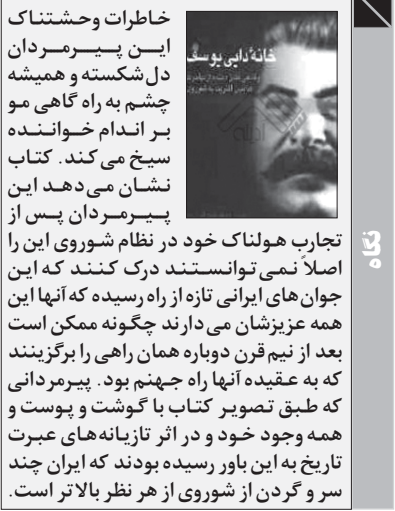
یک بخش کتاب مربوط به بازگویی ناگفته‌های بسیاری درباره رابطه سازمان اکثریت با کاگ‌ب است. می‌نویسد: «نه تنها رهبران سازمان اکثریت بلکه رهبران حزب توده هم از آغاز قربانی ایدئولوژی خود شدند و مورد سوءاستفاده قرار گرفتند. گرچه شرایط زمانی مهاجرت حزب توده با شرایط زمانی سازمان اکثریت متفاوت بود اما می‌توان نقاط اساسی مشترک در نحوه برخورد سازمان اکثریت و حزب توده ایران با قیله‌گاهشان را تشخیص داد. سازمان خمیرمایه بهتری از حزب توده نداشت. گردن‌کلفت‌تر از حزب توده و سازمان هم اگر به چنگ لنینیسم و انتراسیونالیسم شوروی می‌افتاد، نمی‌توانست گریبان خود را از دست روابط ناسالم آن‌ رهایی بخشد.» نویسنده در صفحه ۱۲۵ در این زمینه یادآور می‌شود: «سوءاستفاده کاگ‌ب از اعضای سازمان غیرانسانی بود. دستگاه امنیتی شوروی در مرحله اول از اعتماد و اعتقاد اعضای سازمان و حزب حداکثر سوءاستفاده را می‌کرد و به مرور به سبب وضعیت سخت معیشتی از شیوه‌های تطمیع، تهدید و به خصوص ارضای مالی و جنسی که الحق در این مورد استاد بود برای خیرگیری و جاسوسی علیه مهاجران قدیمی، دانشجویان خارجی ساکن شوروی و حتی تشکیلات و دوستان خود و نفوذ در سازمان‌های سیاسی دیگر در رابطه با ایران و اروپا و ترکیه استفاده می‌کرد. هرگز چنین

نبود که کاگ‌ب تمام کارها را فقط از یک نفر بخواهد. هر فرد هر چقدر لایق بود نمی‌توانست مرکز ثقل کار کاگ‌ب باشد و همه کارها از کانال او بگذرد. به همین دلیل کانال‌های مختلفی وجود داشته است.»

نویسنده زندگی داخلی سازمان، روابط میان رهبری و اعضا و نیز جناح بندی‌های درونی آن را در بخش‌های مختلف کتاب بازبینی می‌کند. درباره جناح بندی‌ها در صفحه ۱۵۲ می‌نویسد: «در سال‌های اولیه مهاجرت جناح چپ و راست سازمان هنوز شکل نگرفته بود. حتی بعدها هم جناح چپ با منتقدان سازمان در هر سطحی بودند خشن‌تر و تحقیرآمیزتر از رهبران جناح راست بود. وی در صفحه بعد چنین ادامه می‌دهد: «در پلنوم اول سازمان دو مقام شوروی یکی از مسکو به نام بارانف مسوول شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی و دیگری از ازبکستان به نام ارگاشف از مسوولان نخست‌وزیری نیز حضور داشتند و شاهد جدل دو جناح سازمان در رابطه با دو مساله (یعنی خط‌مشی گذشته و نفی وحدت با حزب توده ایران) بودند. بارانف در یکی از تنفس‌ها به‌طور کلی جناح چپ سازمان را تهدید می‌کند.»

بخشی از کتاب نیز به زندگی و سرنوشت نسل‌های قدیمی ایرانی در شوروی سابق اختصاص یافته است. سرنوشت کسانی مانند میرزا آقا، غلام، اسماعیل، عطاءالله صفوی و دیگران که اکثراً از قربانیان دوران استالینی‌اند به شکل گفت‌وگو، نامه و نقل قول به‌طور دردناکی تصویر می‌شود. نویسنده توضیح می‌دهد رفتار فداییان خلق در دو سال اول با این ایرانیان قدیمی ستیزه‌جویانه بود. مسوولان سازمان با عینک کمونیستی و انقلابی خود این ایرانیان کهنسال و دردمند و از همه سو رانده و مطرود را «واژه» و «ضدشوروی» می‌شمردند. زندگی و سرنوشت این پیرمردان زجر دیده ایرانی از بخش‌های تراژیک کتاب است. خاطرات وحشتناک این پیرمردان دل‌شکسته و همیشه چشم به راه گاهی مو بر اندام خواننده سیخ می‌کند. کتاب نشان می‌دهد این پیرمردان پس از تجارب هولناک خود در نظام شوروی این‌را اصلاً نمی‌توانستند درک کنند که این جوان‌های ایرانی تازه از راه رسیده که آنها این همه عزیزشان می‌دارند چگونه ممکن است بعد از نیم قرن دوباره همان راهی را برگزینند که به عقیده آنها راه جهنم بود. پیرمردانی که طبق تصویر کتاب با گوشت و پوست و همه وجود خود و در اثر تازیانه‌های عبرت تاریخ به این باور رسیده‌بودند که ایران چند سر و گردن از شوروی از هر نظر بالاتر است. وقتی می‌کوشیدند این فداییان خلق دوآتشه را پند و اندرز دهند، بلافاصله به انفعال و پاسیویسم متهم می‌شدند.

کتاب «خانه دایی یوسف» در مجموع به فهم فرهنگ سیاسی و روابط درونی سازمان اکثریت در آن دوران و نیز



سرنوشت تراژیک ایرانیان قدیمی در شوروی و همچنین ماهیت و کارکرد نظام شوروی سابق کمک می‌کند.

اما از برخی نواقص کتاب نمی‌توان چشم پوشید. «خانه دایی یوسف» یک کتاب تحلیلی یا تاریخی نیست و نباید آن را با چنین دیدی خواند. تجربه فردی یک بازیگر سیاسی مربوط به یک دوران به پایان رسیده است. نویسنده در مواردی روایت مستقیم به کار می‌برد؛ در مواردی سوم شخص است و در مواردی داده‌هایی را به کار می‌برد که خود منبع ثانویه آن است. به عبارت دیگر از شرح تجربه فردی خود که در مقدمه کتاب قول آن را به خواننده داده است، فراتر می‌رود و تجربه دیگران که شهرتی در تایید یا تکذیب آنها در دست نیست را نیز به کار می‌گیرد. از لحاظ سبک و انتخاب واژگان و کاربرد داده‌ها دقت لازم در کتاب دیده نمی‌شود. ساختار کتاب آشفته و نامنظم است و تابع زمان یا منطق خاصی نیست. شروع، ادامه و پایان آن بر روش معینی استوار نیست. شاید در چنین انتقال تجربه‌یی بهتر باشد نویسنده خود را به جای پژوهشگر یا مورخ نگذارد و تنها به ذکر تجارب خود اکتفا کند و تحلیل، روشکافی و داوری را برعهده افراد متخصص یا خوانندگان و علاقه‌مندان بگذارد. عوامل گوناگونی که سایه روشن‌های حیات یک حرکت سیاسی پرفراز و فرود را تشکیل می‌دهد در مواردی در انتخاب بازیگران سیاسی نیست و به عوامل خارج از اراده آنها بستگی دارد. در مواردی ایدئولوژی انتخاب شده نقش جدی بازی می‌کند و در مواردی نهادهای سیاسی عملاً موجود و سرانجام در مواردی بازیگراند که با ذهنیت و رفتار و تصمیم‌های خود یک حرکت سیاسی را شکل می‌دهند. تفکیک این حوزه‌ها البته نیازمند یک کار پرحوصله تحقیقی است. نویسنده می‌توانست بدون دخالت دادن احساسات، داوری را برعهده خواننده بگذارد که در مواردی می‌تواند با نتایج نویسنده هم پیکان نباشد.

کتاب «خانه دایی یوسف» با همه نقاط ضعف و قوت خود می‌تواند حلقه‌یی از یک کار بزرگ‌تر پژوهشی برای قابل درک کردن دوران به پایان رسیده مهاجرت شوروی یا برشی از زندگی فداییان خلق در یک دوران سپری شده تلقی شود. باید تاکید کرد کتاب فتح‌الله زاده هدف خود را کل‌فعلیت و سیر و سرگذشت فداییان خلق قرار نداده است، بلکه تنها محدود به بازگویی تجربه مهاجرت به شوروی است. مطلوب آن است که بازیگران دیگر این دوران نیز داده‌ها و ارزیابی‌های خود درباره زندگی و خطاهای فداییان خلق را در دسترس همه علاقه‌مندان قرار دهند تا نسل آینده ساز ایران از تجارب سهمگین و بی‌نهایت پرهزینه آنان برای ساختن جامعه‌یی بهتر، بهره‌مند شود. تردیدی نیست که چنین بازنگری ریشه‌یی برای آرزمانخواهانی که همه هستی خود را در راه پیکار سیاسی قربانی کرده‌اند و با همه خطاهای سیاسی و حتی استراتژیک در زندگی یک جریان سیاسی امری طبیعی و جبران‌ناپذیر است اما بر بحران اعتماد تنها با برنامه و روش سیاسی تازه نمی‌توان چیره شد. درست به همین دلیل است که سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و چپ‌های افراطی صرف‌نظر از شعارها و گفتارهایشان، قادر به بازتولید اعتماد سیاسی جز در میان معدود افراد، گروه و قبیله خود نیستند. اما فداییان خلق یا دست‌کم بسیاری از آنان، گرچه نه به شکل منظم و پایه‌یی اما در عمل و تجربه به نقد نانوشته زندگی خود پرداخته‌اند. از این رو انتشار کتاب «دایی یوسف» می‌تواند زمینه و بهانه‌یی برای شروع تحلیل انتقادی و نبروبخش یک دوران به پایان رسیده از سوی بازیگران اصلی آن نیز باشد. چنین کوشش‌های فردی یا جمعی بدون تردید بر سرمایه معنوی آنها می‌افزاید، همچنین گام ارزشمندی در راه تکامل و رشد گنجینه ادبیات و فرهنگ سیاسی دموکراتیک است.

\* اسرار خانه دایی یوسف